

بازکاوی و مقایسه جایگاه عادت در تربیت از دیدگاه مرتضی مطهری و امانوئل کانت

بهرورز رفیعی*

چکیده

این جستار در پی بررسی رابطه عادت با تربیت از دیدگاه مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸.ش) و امانوئل کانت^۱ (۱۷۲۴-۱۸۰۴م)، فیلسوف آلمانی است تا از این رهگذر معلوم شود: تربیت چگونه تعریف می‌شود؛ عادت چه تعریفی دارد و چه نسبتی میان عادت و تربیت حاکم است. در این پژوهش بنیادی-تاریخی که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، برای بازشکافت دیدگاه مطهری و کانت درباره عادت و نسبت آن با تربیت، به گردآوری اطلاعات لازم و تحلیل آنها پرداخته شد و برپایه یافته‌های موجود معلوم شد که: الف) مطهری در مجموع با ایجاد عادات در مرتبی موافق است و حتی عادت را یکی از روش‌های تربیتی می‌داند؛ ب) وی برای تبیین دیدگاه برگزیده خود در اقدامی ابتکاری، عادت را به فعلی (تکرار تأثیر و فعل/ مثبت) و انفعالی (تکرار تأثیر و انفعال/ منفی) تقسیم کرده است؛ ج) بنا بر قول مشهور، کانت عادت را برای تربیت، زیانبار خوانده است؛ ج) به نظر نگارنده، کانت بی‌آنکه عنوان کند یا حتی متوجه باشد، از عادت چنان یاد کرده است که گویی به تقسیم عادت به فعلی و انفعالی باور دارد و اولی را بخشی از تربیت و دومی را مخالف آن می‌داند؛ د) بنا بر این و به ادعای بی‌سابقه این مقاله، نگرش مطهری و کانت نسبت به عادت و تربیت (با چشم‌پوشی از جزئیات)، بسیار به هم نزدیک و بلکه یکی است.

واژگان کلیدی: مطهری، کانت، عادت فعلی، عادت انفعالی، تربیت.

مقدمه

عادت که فارسی آن خوگری است (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۲۲۷) به آسانی انجام دادن کارها می‌انجامد؛ به گونه‌ای که اگر انسان به محیط و رفتارهای گوناگون در زندگی خود عادت نمی‌کرد، زندگی بر او بس دشوار و حتی ناشدنی می‌شد. شاید بتوان با اندک تسامح پذیرفت که اگر نگوییم آدمی برده عادت است، دست‌کم عادت - فارغ از نیک و بد آن - تار و پود حیات رفتاری بشر را تشکیل می‌دهد؛ زیرا انسان بسیاری از رفتارش را از سر عادت انجام می‌دهد.

در گذشته، کمابیش تنها فیلسوفان و اخلاق‌پژوهان به عادت و نقش آن در زندگی و تربیت افراد پرداخته‌اند؛ اما در دوران معاصر، حقوق‌دانان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، تربیت‌پژوهان، فیلسوفان و... هر یک به گونه‌ای و در چارچوب تخصص خود و از دیدی خاص به عادت و تأثیر آن بر فرد و جامعه نظر کرده‌اند.

متفکران، از افلاطون گرفته تا دیویی و از کندی تا مطهری، هر یک به فراخور دانش عصر و مقتضای زمان و زمینه سخن خود به تربیت و رابطه عادت با تربیت پرداخته‌اند. شاید نخستین تلاش تمثیلی بشر برای نشان دادن رابطه عادت با تربیت، تمثیل غار افلاطون باشد. در این تمثیل، غاری توصیف می‌شود که از دهانه به درون شیب دارد و در انتهای آن گروهی از کودکانی به گونه‌ای زنجیر شده‌اند که نمی‌توانند پشت سر خود را ببینند (کینی، ۱۳۹۰، ص ۵۵-۵۷)، زمانی تربیت آغاز می‌شود که یکی از زندانیان رهایی یابد و چشم خود را به روشنایی عادت دهد؛ بنابراین، پس از مدتی می‌تواند واقعیاتی را ببیند که پیش از این تنها سایه آنها را می‌دید (کاپلستون، ۱۳۶۸، ص ۱۹۱).

مرتضی مطهری، در بسیاری از آثارش از تربیت و عادت یاد کرده است. وی مربی، فیلسوف و فقیهی است که گرچه بارها از تربیت و عادت گفته است؛ اما هرگز خود به تحریر اثری مستقل درباره تربیت یا عادت و یا تربیت و عادت نپرداخته است، و آنچه در این زمینه از او در دست است، برآمد سخنرانی‌ها و مجالس درس و شماری از یادداشت‌های بازبینی نشده وی است که بخشی از آنها پس از شهادتش، با عنوان «تعلیم و تربیت در اسلام» چاپ و منتشر شد.

امانوئل کانت نیز مربی و فیلسوفی است که هرگز در پی نگارش رساله‌ای درباره تعلیم و تربیت یا عادت برنیامده است. وی در فرجام اشتغال خود، شماری از یادداشت‌هایش را که درباره تعلیم و تربیت بود، به شاگردش رینک^۱ سپرد و از او خواست که از میان آنها، سودمندتر برای مردم را برگزیند. آبخور این یادداشت‌ها درس‌های کانت درباره تعلیم و تربیت در دانشگاه کونیگسبرگ^۲

1. Rink

2. konigsberg

در پروس شرقی بود. سرانجام این یادداشت‌ها در قالب شش فصل و ذیل ۱۱۳ بند یا عنوان، تنظیم و در کتاب «اندیشه‌هایی درباره آموزش و پرورش» در سال ۱۸۰۳ میلادی منتشر شد. مطهری و کانت هر دو در بحث‌های تربیتی خود به عادت و نقش و جایگاه آن در تربیت نیز پرداخته‌اند؛ با این تفاوت که مطهری نسبت به رابطه عادت و تربیت هم رویکرد تاریخی دارد و از نگاه و نگرش گذشتگان به این موضوع یاد کرده است و هم رویکرد تربیتی و دینی و هم رویکردی انتقادی؛ اما کانت تنها از دید فلسفه و تربیت به این مقوله نگرسته است. در این جستار، برای واکاوی نگرش مطهری و کانت به تربیت و عادت و نسبت میان آن دو، با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی؛ نخست به تعریف تربیت، سپس به تعریف عادت و سرانجام به شرح نسبت حاکم بر رابطه عادت و تربیت، از نگاه این دو متفکر پرداخته و در پایان، دیدگاه‌های بررسی شده با یکدیگر مقایسه و نتیجه‌گیری شده است.

مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸)

تربیت: مطهری معتقد است تربیت فراهم ساختن زمینه رشد و پرورش همه استعداد‌های موجود زنده است. این رشد و پرورش در تربیت انسان باید چنان باشد که همه استعداد‌های متربی به‌گونه‌ای متعادل پرورش یابند (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۵) و شکوفا شوند (همان، ص ۴۳). این شکوفایی که تنها در انسان مفهوم و مصداق دارد، ناگزیر باید با فطرت؛ یعنی طبیعت و سرشت متربی متناسب باشد (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۷). مطهری در تربیت انسان، میان ساختن و پروردن، فرق نهاده و افزوده است که اصل تربیت، ساختن نیست بلکه پروردن است. در ساختن بر روی شیء مورد نظر پیرایش و آرایش صورت می‌گیرد تا به شکل دلخواه درآید (همان، ص ۱۸۷). به نظر می‌رسد که مطهری از ساختن ایجاد عادت را اراده کرده است. مطهری در جایی دیگر این مطلب را روشن‌تر و در قالب تقسیم تربیت به دو بخش بیان داشته است. این تقسیم براساس واکنش نفس در برابر رفتار تربیتی مربی صورت گرفته است: یکی بخش اصلی که همان پروردن استعداد‌های متربی و از جمله جسمی، روحی، عقلی، دینی، زیبایی، اخلاقی و وجدانی است. در این بخش از تربیت، نفس منفعل نیست؛ متحرک و فعال است و رو به غایتی دارد. در این بخش، انسان باغبان وجود خویش است؛ یعنی استعداد‌های نهفته در خود را پرورده و آشکار می‌کند (همان، ص ۱۸۷). بخش دوم تربیت، ایجاد عادت است. در این بخش که عادت جسمی و روحی را دربرمی‌گیرد، نفس منفعل و نقش‌پذیر است و دیگر فعال و پویا نیست. در این بخش از تربیت، انسان مانند بوم

نقاشی در دست نقاش است، استعدادی در او پرورش نمی‌یابد؛ بلکه کارش به یمن وجود نقاش، اکتساب و صورت‌پذیری و خو گرفتن است (همان).

مطهری بسنده کردن بر تربیت مبتنی بر عادت را تربیت کامل و درخور انسان نمی‌داند و اشاره می‌کند که تربیت واقعی بر پایه فطرت مرتبی استوار و در پی شکوفایی استعداد های وی است که در ادبیات امروزی به آنها «ویژگی‌ها» گویند (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۴۵۲-۴۵۴).

با توجه به اینکه مطهری تربیت را به فعلیت رساندن استعدادها انسان می‌داند (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۷)، تربیت شامل تعلیم و تعلیم بخشی از تربیت است؛ زیرا با تعلیم است که نیروهای فکری و عقلی انسان به فعلیت می‌رسند. تربیت شامل نباتات نیز می‌شود، اما تعلیم اختصاص به حیوان و انسان دارد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۸).

مطهری بین تربیت و اخلاق نیز تفاوت قائل است: تربیت مفهوم پرورش و ساختن را می‌رساند و بس. از نظر تربیت فرق نمی‌کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، قداست نخواهیده، پس تربیت فرد جانی هم تربیت است، این کلمه در مورد حیوانات نیز به کار برده می‌شود. سگ را نیز می‌توان تربیت کرد؛ با اینکه اخلاق، خود نوعی تربیت و به معنای کسب خلق و حالت و عادت است؛ اما در مفهوم اخلاق قداستی نهفته است که در تربیت نیست؛ از این‌رو، کلمه اخلاق را در مورد حیوان به کار نمی‌برند. پس اگر بخواهیم با اصطلاح صحبت کنیم، باید بگوییم فن اخلاق و فن تربیت یکی نیست (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۷-۶۸).

مطهری درباره نسبت اخلاق با عادت می‌نویسد که از لحاظ عقلی، نباید گذاشت عادت، مبنای حسن و قبح، زشتی و زیبایی، و روایی و ناروایی کارها باشد؛ از لحاظ اراده نیز نباید گذاشت عادت، فرمانروای مطلق باشد نه اراده اخلاقی؛ زیرا اراده اخلاقی نمی‌تواند برخاسته از عادت باشد (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶).

عادت: مطهری مانند دیگر عالمان مسلمان پیش از خود، عادت را ملکه‌ای می‌داند که در اثر تکرار و تمرین پیوسته در نفس شکل می‌گیرد (حسینی مؤمن‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۸۴۷).

از نگاه مطهری، تکرار عنصری پی‌نهادی در شکل‌گیری عادت است. وی نظر کسانی را نمی‌پذیرد که تکرار را شرط لازم برای ایجاد عادت نمی‌دانند و بر درستی نگرش خویش چنین استدلال می‌کند که هر مهارتی لازمه عادت نیست و البته لازمه عادت مهارت است؛ اما لازمه هر مهارتی عادت نیست و از این نادرست‌تر مثال به عادت نفسانی، یعنی حافظه است؛ توضیح آنکه برخی از افراد با شنیدن یک شعر (حتی برای یک بار) برای همیشه آن را حفظ می‌کنند؛ باید پرسید به چه دلیل حافظه عادت نفسانی است و آیا از اینکه در برخی از موارد باید چیزی را با تکرار حفظ کرد، می‌توان نتیجه گرفت که حافظه عادت نفسانی است؟ (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۸-۳۹).

مطهری در شرح بیشتر مفهوم عادت می‌افزاید که عادت ساختن است، نه پروردن. عادت این است که بتوان متربی را به هر حالتی درآورد. متربی حالت جیوگی دارد و انعطاف‌پذیر و شکل‌پذیر است و هر شکلی به آن داده شود، می‌پذیرد. از این نظر انسان موجودی قابل ساختن است و بیشتر اخلاقیات اموری ساختنی است و باید عادت شود؛ اخلاقیات اموری نیست که در وجود انسان ریشه داشته باشد، همانند شجاعت. پس طبق این بیان می‌توان گفت: اگر بگوییم که تربیت صرفاً عبارت از پرورش است نه ساختن انسان‌ها، درست نیست. قسمت بزرگ تربیت، ساختن انسان‌ها به‌طور دلخواه است؛ پس هر فرهنگی ملت خود را بدان‌گونه می‌سازد که دلخواه اوست (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸).

مطهری برای تکیه و تأکید فزون‌تر بر این دیدگاه، افزوده است که: «می‌گویند انسان بسته‌ای است از عادت و گفته‌اند هرچیزی در انسان ناشی از عادت است حتی خود فضیلت و نیز گفته‌اند که انسان در ابتدا از لحاظ مستعد بودن برای تربیت‌ها و عادات گوناگون به منزله ماده جیوه‌سانی است که آن را به هر صورت و شکلی می‌توان ساخت. حکمای الهی نیز گفته‌اند که صورت باطن انسان تابع نحوه فعلیت صفات روحی اوست. همان‌طور که عادات بدنی به واسطه اعمال بدنی متمکن می‌شود، مثل عادت به ورزش یا عادت به سیگار یا تریاک یا مشروبات الکلی، عادت عقلی و روحی نیز برحسب اعمال باطنی در انسان جای‌گیر می‌شوند» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۷).

مطهری برای تبیین بهتر مفهوم عادت در تربیت، به تقسیمی نوآورانه^۱ روی می‌آورد که گویا متأثر از تقسیم علم در فلسفه اسلامی به فعلی و انفعالی است (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۳۱۷-۳۱۸) و عادت را «در دایره وجود انسان» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۸) و متناسب با رفتاری که افراد صاحب عادت از خود نشان می‌دهند، به فعلی (تکرار تأثیر و فعل) و انفعالی (تکرار تأثر و انفعال) یا مثبت و منفی (همان) تقسیم کرده است:

الف) عادت فعلی یا مثبت (تکرار تأثیر و فعل): عادت فعلی یا مثبت آن است که انسان تحت تأثیر عوامل خارجی قرار نمی‌گیرد؛ بلکه کاری را در اثر تکرار و ممارست، بهتر انجام می‌دهد. هنرها و فنون، عادت می‌باشند. نوشتن ما عادت است نه علم. اگر خط نوشته باشیم نمی‌توانیم بنویسیم؛ به سخن دیگر، انسان نمی‌تواند یک‌باره بنویسد، بلکه باید به تدریج در اثر تمرین به نوشتن عادت کند. حتی بسیاری از ملکات نفسانی، عادات فعلی است؛ مانند شجاعت که قوت قلب است. البته ممکن است که انسان کمی از آن را به‌طور طبیعی داشته باشد، ولی اینکه

۱. تنها موريس دبس (Maurice Debesse) فرانسوی، میان عادت انفعالی با عادت فعال (نه فعلی که مطهری مطرح می‌کند)، فرق نهاده و گفته است: «عادت انفعالی آن است که فرد، بدون انگیزه و هوشیاری اعمال و رفتارهای غیرارادی را همراه با تکرارهای مکانیکی و فیزیکی بدون آگاهی انجام می‌دهد و عادت فعال و آگاهانه آن است که به تدریج انس و الفتی در فرد به وجود آید و محرک خارجی در او اثر فعال، زنده و پویا دارد، مانند عادت کردن نفس به ریاضت و تحمل سختی‌ها و استقامت، عادت به خوش‌نویسی و... که به نوعی ملکه می‌شوند» (کریمی، ۱۳۸۰، ص ۴۳).

انسان حالتی فوق‌العاده و قوت قلبی پیدا کند که در مواجهه با خطر خودش را نیازد و ایستادگی ورزد، در اثر عادت پیدا می‌شود. هرگاه انسان بارها در معرض خطر قرار گرفت، به تدریج این حالت در او پیدا می‌شود؛ جود، سخاوت، عفت، پاکدامنی نیز از این دسته است (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۳؛ همان، ۱۳۹۳، ص ۳۸).

ب) عادت انفعالی یا منفی (تکرار تأثر و انفعال): عادت انفعالی یا منفی آن است که انسان تحت تأثیر عاملی خارجی، عملی را انجام می‌دهد. در عادت انفعالی معمولاً ایجاد انس وجود دارد و انسان اسیر آن رفتار می‌شود؛ مانند سیگار کشیدن و تن‌پروری؛ مثلاً انسان عادت کند روی تشک پَر قو بخوابد، یا غذای خاصی بخورد و... عادت انفعالی یا منفی، به طور مطلق بد است (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۳؛ همان، ۱۳۹۳، ص ۳۸).

ج) مقایسه عادت فعلی با عادت انفعالی: از گردآوری، مطالعه و دسته‌بندی گفته‌های مطهری درباره عادت فعلی و انفعالی، می‌توان به مقایسه در پی میان این دو گونه عادت، از نگاه مطهری پی‌برد. ریزکاوی در این تفاوت‌ها از سویی برای فهم درست نگرش مطهری به عادت و نسبت آن با تربیت نقشی راهبردی دارد و دیگر سو، نشان‌دهنده دقت نظر مطهری در تحلیل مفاهیم تربیتی و روان‌شناختی است:

۱. عادت انفعالی به طور مطلق بد است (۱۳۸۲، ص ۶۳)؛
۲. عادت انفعالی، علاقه و تمایل و وابستگی شدید ایجاد می‌کند و گاه روح ابتکار و اختیار و آزادی اراده را در فرد می‌کشد (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳)؛
۳. عادت انفعالی، مانع تحولات و تحرکات و مبارزات اجتماعی می‌شود (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۲۲۹)؛
۴. در عادت انفعالی، رابطه عقل و عادت معکوس است؛ یعنی هر مایه عادت قوی‌تر شود، به همان پایه از قدرت دخالت و اقدام عقل در آن حوزه می‌کاهد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۴۱)؛
۵. عادت انفعالی مانند اعتیاد به افیون، گاه به مرگ فرد معتاد می‌انجامد، حتی اگر آن فرد عارفی وارسته باشد (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۲۲۷)؛
۶. انسان هر مایه از عادت‌های انفعالی خود بیشتر بکاهد، سبک‌بارتر و سبک‌بال‌تر و آسوده‌تر می‌شود (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۲۲۵)؛
۷. عادت انفعالی به ضعف اراده در فرد می‌انجامد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۸)؛
۸. عادت فعلی بد نیست؛ یعنی از آن‌رو که عادت است، بد نیست؛ البته ممکن است به علتی دیگر بد باشد (۱۳۸۲، ص ۶۳)؛

۹. عادت فعلی وابستگی پدید نمی‌آورد، بلکه از دشواری کار می‌کاهد و مهارت علمی و عملی ایجاد می‌کند و بر علم و قدرت می‌افزاید و آدمی را از دقت بی‌نیاز می‌سازد و کار به جایی می‌رسد که فرد صاحب عادت فعلی به شکل خودکار عمل می‌کند (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۳)؛

۱۰. عادت فعلی نه تنها اسارت نیست، نجات از اسارت است؛ وانگهی ناتوانی را به توانایی تبدیل می‌کند (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۱۹۱ و ۲۰۴)؛

۱۱. در عادت فعلی رابطه عقل و عادت رابطه مستقیم است نه معکوس؛ یعنی هر اندازه عادت فعلی نیرومندتر و راسخ‌تر شود، به همان اندازه توان دخالت و اقدام عقل در آن حوزه فزونی می‌یابد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۴۱)؛

۱۲. عادت فعلی گذشته از ایجاد مهارت کمابیش ماشین‌وار، موجب صرفه‌جویی در وقت و پدید آمدن هنر انجام دادن همزمان چند عمل هم می‌شود؛ مثلاً کسی که ماشین‌نویسی می‌کند، در همان زمان متوجه اطراف خود است و با دیگران سخن نیز می‌گوید. همین فرد ماشین‌نویس پیش از عادت کردن به این کار، نمی‌توانست همزمان با ماشین‌نویسی کاری دیگر انجام دهد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۸)؛

۱۳. عادت حتی اگر فعلی و خوب باشد باید فرمان‌بر عقل و اراده باشد، نه فرمانده عقل و اراده؛ زیرا عادت، حد و اعتدال نمی‌شناسد؛ عقل و اراده است که باید آن را مهار کند و از افراط و تفریط بازدارد (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۵).

۱۴. عادت فعلی شایسته، مانند طبقات فرهنگی و معنوی گل سرسبد اجتماع است (همان، ص ۲۰۵)؛

۱۵. عقل و علم هر چند راهنما هستند، ولی قدرت اجرا به وجود عادت وابسته است و انسان در عمل بیش از آن اندازه که تحت فرمان عقل و ادراک است، تحت فرمان احساسات و تمایلات است و تنها عادت [فعلی] می‌تواند تمایلاتی متناسب با مصالح حقیقی در فرد پدید آورد و تمایلات مخالف را عقب براند (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۴۰).

۱۶. عادت فعلی، زندگی بشر را نظم و نسق می‌بخشد (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۲۵).

رابطه عادت با تربیت: مطهری در تأملات خود درباره عادت و تربیت، به رابطه این دو مقوله با یکدیگر پرداخته و نظر اندیشمندان قدیم و غربیان جدید را نیز آن‌مآیه که اقتضای سخن بوده، بازکاوی کرده و حتی نقد کرده است. از نگاه وی، قسمت اعظم شخصیت انسان را عادت تشکیل می‌دهد. تربیت به معنای تعوید (عادات دادن) با تمرین و تکرار منظم است. تکرار و تمرین در روح، عادت و به اصطلاح قدما ملکه ایجاد می‌کند و به اصطلاح جدید شخصیت اخلاقی می‌سازد

(مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۲؛ همان، ۱۳۹۳، ص ۳۸). انسان به عادت‌های خوب، یعنی تربیت خوب نیازمند است. غرائز علمی و عملی و تمایلات ذاتی انسان برای برآوردن مصالح وی و به فعلیت رساندن استعدادهای او کافی نیست که آن، وجه امتیاز انسان از حیوان است (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۶۹).

اشاره شد که مطهری هنگام بازکاوی مفهوم عادت و جایگاه آن در تعلیم و تربیت، به بررسی نظریه برخی از علمای اخلاق قدیم و شماری از اندیشمندان جدید غربی درباره نقش عادت در تربیت می‌پردازد. برای آنکه بازگفت این دو دیدگاه از زبان مطهری به روشن‌تر شدن نوع نگرش وی به نقش عادت در تربیت می‌انجامد، کوتاه از آنها یاد می‌کنیم:

الف) نظریه اول (تربیت پی‌نهاد بر عادت): بر پایه این نگرش که گزیده قدما است، اساساً اخلاق و تربیت، فن تشکیل عادت برای تطبیق فرد با اجتماع است. تربیت فن ایجاد عادات و ملکات مفید و نفی عادات و ملکات بد است. عادت عامل تربیتی مهم و ضروری است، زیرا از نظر علمای اخلاق، مراد از تربیت این است که فضایل در آدمی به صورت ملکة و طبیعت ثانوی درآیند؛ وگرنه تا هنگامی که صفت به صورت «حال» است، امری زایل‌شدنی است؛ پس هر صفت روحی، خُلق شمرده نمی‌شود؛ در اخلاق همواره صحبت از ملکة شدن صفات است، مانند ملکة شجاعت، ملکة سخاوت و ملکة تقوا (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۶-۵۸). مطهری این نگرش را از دیدگاه افلاطون و نظریه تذکارتی او که به علم پیشینی باور دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۰، ص ۴۷۵-۴۷۶؛ پاپاس، ۱۳۸۹، ص ۲۹۹-۳۰۹)، و دیگر حکمایی که به علم پیشینی و سرشتی باور ندارند و ذهن را نانوخته خوانده و آن را به کاغذ سفید تشبیه کرده‌اند و نیز عارفان بررسی کرده است (حسینی مؤمن‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۸۳۹-۸۴۰). براساس این دیدگاه، عادت، ساختن است و عادت دادن، پروردن نیست. پرورش، رشد استعداد موجود است؛ بنابراین، اگر بگوییم که تربیت صرفاً عبارت از پرورش است نه ساختن، درست نیست. بخش اعظم تربیت، ساختن انسان به شکل دلخواه است (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸).

دور نمی‌دانیم که از این سخن مطهری برداشت شود که از نگاه وی، قدما در تعریف و شرح ماهیت تربیت بر ساختن که همان ایجاد عادت است، تکیه و تأکید داشته و از پرورش استعدادها یاد نکرده یا چندان به آن اهمیت نداده است. اکنون جای نقد این برداشت نیست؛ پس تنها اشاره می‌شود که گرچه مطهری اشاره نکرده است، ولی قدما را هرگونه تفسیر و معنا کنیم، ناگزیر افلاطون (کاردان و همکاران، ۱۳۷۲، ص ۱۷۲)، جاحظ (بی‌تا، ص ۶۸-۶۹، ۷۸-۷۸ و ۱۳۸-۱۴۰) و فارابی (۱۴۱۲، ص ۷۰-۷۳ و ۹۴؛ بی‌تا، ص ۷۸) و مسکویه (۱۴۲۷، ص ۶۵) و اخوان‌الصفاء

(۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۶۲ و ۳۹۹، همان، ج ۳، ص ۴۷۳) و بوعلی (۱۹۸۸، ص ۱۹۷) و عامری نیشابوری (بی تا، ص ۳۵۰-۳۵۳ و ۱۶۴-۳۶۶) و... را در برمی گیرد. همه این افراد، به ویژه عالمان مسلمان در تعریف تربیت و شرح چستی آن از فعلیت بخشیدن به استعدادهای متربی یاد کرده اند؛ گرچه از عادت آفرینی هم گفته اند.

ب) نظریه دوم (تربیت گسسته از عادت): بر پایه این نظریه که در میان علمای غرب طرفدارانی دارد، برای تربیت نمی توان و نباید از ایجاد عادت بهره برد. لازمه این باور این است که: «اساساً تربیت صرف پرورش است و چون بحث آنها در تربیت اخلاقی بوده و روی عقل و اراده بحث کرده اند، نه روی حس دینی و حس زیبایی، گفته اند تربیت تنها پرورش نیروی عقل و اراده اخلاقی است و انسان به هیچ چیز، چه خوب و چه بد، نباید عادت کند، زیرا عادت مطلقاً بد است و چنانچه عادت بر انسان حاکم شود، نمی توان آن را ترک کرد و آن زمان که کاری را انجام می دهد، نه به حکم عقل و نه به حکم اراده اخلاقی و نه به حکم تشخیص خوبی یا بدی کار است؛ بلکه به حکم اینکه بدان عادت کرده و اگر انجام ندهد ناراحت می شود، انجامش می دهد. اینها می گویند هر چیزی، حتی بهترین کارها و فضایل باشد، همین که عادت شود، ارزش خود را از دست می دهد؛ زیرا در این صورت، آن ملکه است که بر انسان حکم می کند، آن عادت است که طبیعت ثانوی است و بر انسان حکم می کند، چه عقل بیسند و چه نپسندد. کانت و روسو سردسته این مکتب اند. روسو در کتاب امیل می گوید: «امیل را باید عادت دهم که به هیچ چیز عادت نکند. این درست نقطه مقابل عقیده قدما است که تربیت را فن تشکیل عادت می دانستند. پس غیر از عادت ندادن روح، تربیت چیست؟ تقویت روح و اراده که در هر کاری نیروی عقل آزادانه بتواند فکر کند و اراده اخلاقی آزادانه بتواند تصمیم بگیرد و مخصوصاً با عادت‌ها مبارزه کند. این است که این اشخاص گاهی کاری را که ما بد می دانیم، تجویز می کنند؛ به این علیت که امری شایسته برای شخص عادت شده و در مقابل عادت باید عصیان کرد. اینها گفته اند عادت، بشر را به صورت ماشین درمی آورد و روح ابتکار را در او می کشد و اختیار و حریت و اراده را از وی می گیرد. کانت می گوید: هر اندازه عادات بشر زیاد باشد، استقلال و آزادی اش کمتر می شود. اینها در مقابل این تعریف که تربیت فن تشکیل عادت است، می گویند تربیت فن برهم زدن عادت است» (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۸-۵۹).

نقد و تحلیل مطهری بر دو نظریه یاد شده و بیان نظریه مختار خود

مطهری دیدگاه نخست را نقد نکرده، بلکه به تحلیل آن پرداخته و خود با اندکی اختلاف آن را پذیرفته است؛ برخلاف نظریه دوم که با آن مخالف است و آشکارا به نقدش پرداخته و البته به نقاط

قوت آن نیز اشاره کرده است. وی در کنار نکات یاد شده، تلویحاً نگرش مختار خود را نیز مطرح و از آن دفاع کرده است:

تحلیل تأییدی نظریه اول: مطهری برای بازشکافت فزون‌تر این دیدگاه در کنار اشاره به دو بخش پرورش استعدادها و ایجاد عادت در تربیت می‌افزاید: «انسان به عادات و ملکات که تمایلات اکتسابی است، نیاز دارد؛ همان‌طور که به علوم اکتسابی نیازمند است. نه علم غریزی برای برآوردن مصالح وی کافی است و نه تمایلات غریزی او؛ بنابراین هم نیازمند علوم اکتسابی و هم به تمایلات اکتسابی نیازمند است» (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۳۶۹-۳۷۰) و این است سرّ «ائى بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» و به همین علت بشر به چهارچوب تربیت و مقررات اخلاقی و اجتماعی نیازمند است و این امر سرّ و علت مدنی بالطبع بودن انسان است. بشر نیازمند یک سلسله عواطف اکتسابی می‌باشد که در نتیجه تربیت و قانون و دین و عادت در وجودش پیدا می‌شود. در حدیث آمده است: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لِبَاجَةٍ؛ یعنی عادات خوب را در خود ایجاد کنید و عادات بد را از خود دور بریزید» (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ همان، ۱۳۹۳، ص ۳۷).

مطهری در جای دیگر می‌گوید: «اینکه گفته‌اند تربیت فن تشکیل عادت است، باید گفت که تربیت صحیح فن برهم زدن و از بین بردن عادات سوء و تشکیل عادت مفید است» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۶). وی برای روشن‌تر شدن مطالب از راه تمثیل افزوده است که روح انسان مانند کاغذ یا پارچه که با دست یا اطو تا می‌خورد، قابلیت تا خوردن دارد و با تکرار تا می‌خورد. علت تکرار عباداتی مانند سی روز روزه پشت‌سر هم، نماز و اذکار مکرر نیز همین است (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۱)؛ از این‌روست که علمای قدیم بر نقش عادت و تأثیر آن در تربیت تأکید کرده‌اند، آنان معتقد بودند که تربیت همان ایجاد عادات پسندیده است. آنان شخصیت انسان را شکل گرفته از عادات می‌دانند که هرچه رو به جلو می‌رود، صفات و عادات شکل گرفته در او مقاوم‌تر و تغییر آنها دشوارتر می‌شود (همان، ص ۱۹۵). خلاصه آنکه چنان‌که گذشت، طبق این بیان می‌توان گفت: «اگر بگوییم که تربیت صرفاً عبارت از پرورش است نه ساختن انسان‌ها، صحیح نیست. قسمت اعظم تربیت، ساختن انسان‌ها به‌طور دلخواه است. هر فرهنگی ملت خودش را آن‌طور می‌سازد که دلخواه اوست» (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸).

نقد نظریه دوم: از نظر مطهری این دیدگاه از چند جهت مخدوش است. وی درباره کسانی که تربیت را فن برهم زدن عادت می‌دانند؛ می‌گوید: «اینان و به‌طور مشخص روسو و کانت مبالغه کرده‌اند و علیه عادت نظری افراطی دارند؛... زیرا قسمت اعظم شخصیت انسان را عادات تشکیل می‌دهند و گرایز نمی‌توانند به تنهایی مصالح حیات بشر را برآورده سازند» (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۳۹ و ۳۶).

مطهری معتقد است برای نقد این دیدگاه باید به رفتاری توجه کرد که افراد صاحب عادت از خود نشان می‌دهند؛ وی به این اعتبار، عادت را به دو نوع فعلی و انفعالی تقسیم کرده، می‌گوید: «اینکه گفته‌اند انسان نباید کاری کند که چیزی برایش به صورت عادت درآید و به آن انس بگیرد، به طوری که ترک کردن آن دشوار باشد و کار را نه به حکم عقل و اراده بلکه به حکم عادت انجام دهد، به صورت کلی درست است، ولی این دلیل نمی‌شود که عادت مطلقاً بد باشد، چون عادت بر دو قسم است: عادت فعلی و عادت انفعالی» (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۰). ایراد پادشده به عادات انفعالی و عادات و رسوم اجتماعی و بالأخره به مأنوسات اختصاص دارد. در مورد همه عادات نمی‌توان گفت که میل و شهوت مصنوعی و لذت ایجاد می‌کند و مأنوساتی در کار است. مأنوسات اختصاصاً در موردی است که اعصاب به مؤثری خارجی مثل مواد مخدر و مشروبات الکلی عادت کند، یا روح و نفس به نوعی مراسم عرفی و اجتماعی عادت کند؛ در نتیجه:

اولاً، عادت فعلی (تکرار تأثیر و فعل / مثبت) مقاومت در برابر طبیعت است، نه اسیر آن شدن؛ انسان تا وقتی که عادت نکرده، اراده‌اش در مقابل محرکات که در جهت خلاف است، ضعیف می‌باشد؛ ولی وقتی که عادت کرد، قدرت مقاومت پیدا می‌کند نه اینکه اسیر شود، حداکثر اثر این ملکه‌ها صرفاً ایجاد مهارت و آسان کردن عمل است نه اینکه ترک عمل دشوار گردد و انسان در شجاعت و سخاوت و تقوا، و به صورت کلی عادات فعلی، مانند فردی معتاد شود که ترک اعتیاد برایش دشوار شود؛

ثانیاً، عادت فعلی چیزی جز آسان شدن نیست، عادت کاری را که برحسب طبیعت برای انسان دشوار است، آسان می‌کند؛ یعنی پیش‌تر اسیر طبیعت بود، ولی نیرویی برابر با نیروی طبیعت می‌یابد و در میان این دو نیرو آزاد می‌شود؛ آن‌گاه با نیروی عقل، مصلحت‌سنجی می‌کند و تصمیم می‌گیرد که انجام دهد یا ندهد و این بد نیست، نمی‌توان گفت که انسان این عادت را بشکند تا باز طبیعت در مجرای خود قرار گیرد. پس تأثیر عادت را تا مرحله آسان کردن کارها باید حفظ کرد و تنها آنجا که خودش به صورت طبیعت ثانوی درمی‌آید که ترک خودش دشوار می‌شود، باید جلوی او را گرفت؛

ثالثاً، برای حفظ آزادی روح و حفظ حس ابتکار نباید از طریق منفی اقدام کرد و با عادت و طبیعت مبارزه کرد؛ این نوع پیشنهاد بر ضد عادت، همانند پیشنهاد متراضان است که برای تقویت روح به تضعیف طبیعت انسان می‌پردازند، بلکه باید عقل و اراده فرد را تقویت کرد تا به آسانی بتواند برخلاف طبیعت یا عادت در زمانی که مضر تشخیص داده می‌شود، اقدام کند؛ به آسانی به حقیقت اعتراف و در عمل اجرا کند (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۴-۲۰۵). مطهری در ادامه می‌افزاید: «کانت و روسو

می‌گویند کفه اراده و عقل را باید قوی کنید تا بر طبیعت فایق آید. ما می‌گوییم این مطلب در باب عادت هم چنین است؛ چون عادت طبیعت دوم است، نیروی عادت کارها را برای انسان آسان می‌کند، ولی در عین حال باید عقل و اراده و یا عقل و ایمان را آن‌چنان قوی نگه داشت که همان‌طور که اسیر طبیعت نیست، اسیر عادت هم نباشد» (حسینی مؤمن‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۸۴۶-۸۴۹).

مطهری در ادامه می‌افزاید: «پس مخالفان عادت به تفاوت عادت فعلی با انفعالی توجه نکرده‌اند، در نتیجه هر نوع عادت را ناپسند شماره‌اند. مطهری می‌پذیرد که عادت‌تی که انسان را به صورت ماشین‌وار درآورد و او را اسیر خود کند و بر عقل و ایمان او چیره شود، مانعی در مقابل تربیت است و در این صورت باید پذیرفت که تربیت فن‌جستگی از ایجاد عادت است؛ این عادت از نوع عادت انفعالی می‌باشد، ولی اگر عادت فعلی باشد؛ به‌گونه‌ای که فراگیری و تکرار آن، مقاومت انسان را در برابر طبیعت قوی کند و حصول خصلت و مهارت را برای انسان آسان سازد، باید گفت ایجاد عادت فعلی، بخشی از تربیت است و اینجاست که نقش عادت در تربیت مشهود می‌شود. واقعاً زمانی که چیزی برای انسان به صورت عادت درآمد، به آن خو می‌گیرد و آن را به‌طور خودکار و ماشین‌وار انجام می‌دهد و گاهی اساساً کاری به عقل و ایمان ندارد؛ یعنی اگر عقل یا ایمان بگوید برخلاف آن عمل کن، انسان نمی‌کند؛ اما در عین حال این دلیل نمی‌شود که ملکات را نفی مطلق کرد و مثلاً گفت که عدالت یا سحرخیزی که ملکه شد، دیگر به درد نمی‌خورد؛ بلکه باید گفت: هرچه که انسان را اسیر خود سازد، به‌طوری که آدمی از فرمان عقل و ایمان هم سرپیچی کند، نادرست است. حدیثی که فرمود: «به طول رکوع و سجود شخص نظر نکنید چون این امری است که برای او عادت شده و از ترکش وحشت دارد» توجه به این مطلب است که گاهی عادت به صورتی درمی‌آید که ارزش کار خوب را از میان می‌برد (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۶۲-۶۳).

مطهری در ادامه نقد خود بر نظریه دوم می‌گوید: «به هر حال مثل این است که تا اندازه‌ای در کلمات کانت و روسو بین تقویت عقل و اراده و بین تضعیف عادت و ملکات روحی اشتباه و خلط ما بالعرض به ما بالذات شده است... البته نظریه کانت و روسو با اینکه خالی از انتقاد نیست، بسیار دقیق و قابل توجه است؛ آنها به مفاسد عادت و ملکات و به اهمیت فرمانروایی عقل و ایمان و اراده پی برده‌اند. از نظر آنان تقوا و استحکام روح به این است که انسان تنها محکوم نیروی عقل و اراده اخلاقی باشد و هیچ قدرت دیگری بر او حکومت نداشته باشد. اشکالی که بر حرف اینها وارد است، اینکه صرف حکومت عادت عیب نیست، همان‌طور که حکومت طبیعت نیز عیب نیست. مهم این است که حکومت عقل و اراده اخلاقی و ایمان، قوی و غالب باشد» (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ همان، ۱۳۹۳، ص ۴۰).

به این ترتیب مطهری با تقسیم عادت به فعلی و انفعالی، کوشیده است به تضاد یا تعارض میان دو دیدگاه یاد شده درباره رابطه عادت با تربیت پایان دهد (نیلی احمدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۴) و از این رهگذر، دیدگاه برگزیده خود را نیز بیان دارد. جان کلام در دیدگاه مطهری این است که عادت فعلی، بخشی از تربیت است و بی عادت فعلی، تربیت محقق نمی‌شود؛ عادت فعلی، بخش ساختن در تربیت را عملی می‌کند؛ برخلاف عادت انفعالی که اصولاً خلاف تربیت است و با آن هیچ پیوندی ندارد.

امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م)

تربیت: از اشارات کانت در کتاب تعلیم و تربیت او برمی‌آید که وی تربیت را شکوفایی طبیعت آدمی برای رسیدن به غایت خود می‌داند (نقیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۱۴۲). کانت میان تربیت با تعلیم فرق نهاده است. وی تربیت را اعم از تعلیم خوانده و افزوده است که کوتاهی در تربیت از کوتاهی در تعلیم زیانبارتر است؛ زیرا کوتاهی در تعلیم را می‌توان بعدها جبران کرد، اما از شرّ سرکشی نمی‌توان رهید و خطا در تربیت را هرگز نمی‌توان جبران کرد (کانت، ۱۳۷۲، ص ۶۳-۶۴).

کانت تعلیم و تربیت را آن مایه ارزشمند می‌داند که می‌گوید: «بشر تنها با تعلیم و تربیت آدم تواند بود و آدمی چیزی جز آنچه تربیت از او می‌سازد، نیست» (همان، ص ۶۲). انسان همواره به دست افرادی که خود تربیت یافته‌اند، پرورش می‌یابد. از نظر وی، استعدادهای انسان در صورتی به‌طور کامل بروز می‌یابد که موجودی با طبیعت برتر از انسان، تربیت او را گردن نهد (همان).

عادت: کانت در شمار فیلسوفانی است که انسان را آزاد و دارای اختیار می‌داند (ماهروزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱). وی می‌گوید که تعلیم و تربیت باید از گرایش کودکان به سستی پیشگیری کند. نقطه مقابل سستی، تحمل و سخت‌جانی است. تلاش برای عادت دادن کودک به هر چیزی بس مخاطره‌انگیز است (کانت، ۱۳۷۲، ص ۹۰).

کانت درباره ماهیت عادت و چگونگی شکل‌گیری آن می‌گوید: «عادت، زائیده تکرار هرگونه لذت یا عمل است تا آنجا که طبیعت به آن لذت یا عمل محتاج شود» (همان). به نظر می‌رسد که کانت در این تعریف، در واقع عادت انفعالی را تعریف کرده است؛ زیرا در عادت انفعالی است که وابستگی و احتیاج پدید می‌آید. پس تعریف یاد شده هیچ ارتباطی با عادت فعلی ندارد. وی در ادامه می‌افزاید: «هرچه شخص به تشکیل عادات بیشتری تن در دهد، به همان نسبت از آزادی و استقلال خود کاسته است؛ چون انسان از این نظر به جانوران دیگر شباهت دارد؛ وقتی در آغاز زندگی به چیزی خو گرفت، از آن به بعد گرایش دارد آن را حفظ کند؛ بنابراین باید مانع از آن شد که کودک به چیزی خو بگیرد و نباید گذاشت هیچ عادت در کودک تشکیل شود» (همان).

به نظر ما کانت از این عادت، عادت انفعالی را خواسته است؛ زیرا معقول نیست که کانت فیلسوف که در فلسفه انقلابی کپرنیکی کرده است، مثلاً از معلم یا والدین بخواهد که آنها نگذارند کودک عادت کند که خوش خط بنویسد یا راست بنشیند یا آهسته غذا بخورد و به لهجه یا زبان مادری خود سخن بگوید و مانند این دست رفتارها که همگی از عادات فعلی و گاه از لوازم زندگی اند.

کانت در جایی دیگر گوشزد می‌کند که تکیه بر عادت در تربیت، تنها در حد رام ساختن بعد حیوانی متری و نیز پدید آوردن حالت پایداری در وی است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۱۴۴). مراد کانت از رام ساختن بعد حیوانی کودک، ایجاد نظم و انضباط در زندگی کودک است. این نظم و انضباط را از ارکان تعلیم و تربیت از نگاه کانت شماره‌ده‌اند. اگر چنین است ناگزیر و دست‌کم، تربیت کودک باید با ایجاد عادت همراه باشد. خود کانت گفته است: «باید کودک را عادت داد تا فکری نظم‌پذیر داشته باشد» (ماهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

به نظر می‌رسد این اشاره کانت، تصریحی است بر اینکه عادت بخشی از تربیت کودک است و البته این عادت با عادت‌تی که در تعریف پیشین او از عادت آمد، فرق دارد؛ آن عادت، عادت انفعالی و بد و این عادت، عادت فعلی و خوب است.

رابطه عادت با تربیت: کانت در تربیت از آزادی طبیعی انسان آغاز می‌کند و هدف مهم تربیت را تبدیل انسان طبیعی به انسان اخلاقی و هدایت آدمی به سوی آزادی حقیقی می‌شمارد. وی معتقد است تربیت آغازین باید منفی باشد؛ یعنی نباید هیچ چیزی بر تدابیری افزود که از سوی طبیعت اتخاذ می‌شود (کانت، ۱۳۷۲، ص ۸۶).

درست است که از شماری از سخنان کانت برمی‌آید که او برای بارآمدن کودک، تربیتی را پیشنهاد می‌کند که در آن هیچ عادت‌تی نقش نداشته باشد، مثلاً می‌گوید: «در تعلیم و تربیت تنها باید از اینکه کودکان به سستی گرایند، جلوگیری شود. نقطه مقابل سستی، تحمل و سخت‌جانی است. سعی در عادت دادن کودک به هر چیزی بس مخاطره‌انگیز است» (همان، ص ۹۰) و آن از این‌روست که وی از والدین می‌خواهد در تربیت کودکان خود از ایجاد عادت بر طبق میل و خواسته خویش و اخلال در کار طبیعت جلوگیری کنند. وی می‌گوید: «بسیاری از والدین می‌خواهند که فرزندشان به هر کار و به هر چیزی عادت کند، اما این کار خوب نیست. در حقیقت طبیعت آدمی به‌طور اعم و طبیعت برخی از افراد به‌طور اخص، اجازه یافتن چنین مشق و تمرینی را نمی‌دهد؛ در نتیجه بسیاری از کودکان مادام‌العمر نوآموز باقی می‌مانند. مثلاً والدین انتظار دارند که کودکان بتوانند هر آن بخوابند و بیدار شوند، یا به دلخواه پدر و مادر غذا بخورند؛ اما برای درمان ماندن از زیان‌های احتمالی چنین عملی، باید برنامه غذایی خاصی رعایت شود که سبب

نیرومندی بدن گردد و زیان ناشی از بی‌نظمی را جبران کند. وانگهی مثال‌های فراوانی از تناوب را در طبیعت هم می‌توان یافت. حیوانات زمان معینی می‌خوابند و آدمی هم باید به وقتی معین خو بگیرد تا کنش‌های بدنش دچار اختلال نشود. همچنین بسیاری از والدین سعی می‌کنند فرزندانشان را به تحمل سرما، بوهای نامطبوع و سروصدا عادت دهند؛ ولی چنانچه کودکان هیچ عادت کسب نکنند، ابتدا هیچ اقدامی ضرورت ندارد. برای نیل به این مقصود، قراردادن کودکان در شرایط گوناگون بسیار سودمند است» (کانت، ۱۳۷۲، ص ۹۰-۹۱)؛ اما از نگاه ما، حقیقت آن است که مخالفت کانت با ایجاد عادت در تربیت، مطلق نیست و وی در برخی از شرایط، لازم می‌داند در کودک عادت پدید آید یا به دیگر سخن، چنانکه گذشت، وی گاه عادت را لازمه تربیت درست کودک شماره کرده است.

شاید از آنچه آمد چنین برداشت شود که در سخنان کانت درباره رابطه عادت و تربیت، تعارض و ناسازگاری وجود دارد؛ اما حقیقت آن است که ناسازواری در کار نیست و کانت بی‌آنکه عنوان کند یا توجه داشته باشد، میان عادت فعلی و انفعالی فرق نهاده و عادت فعلی را لازم دانسته و عادت انفعالی را رد کرده است.

اساس این برداشت و باور، سخنان خود کانت است که در پی به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. وی در تعریف عادت اشاره کرد که: «عادت زاییده تکرار هرگونه لذت یا عمل است تا آنجا که طبیعت به آن لذت یا عمل محتاج شود» (کانت، ۱۳۷۲، ص ۹۰)؛ روشن است که احتیاج یاد شده تنها در عادت انفعالی مصداق دارد؛ در این‌گونه عادت است که معتاد به آنچه بدان عادت کرده است، چنان محتاج می‌گردد که در پی آن بی‌تابی می‌کند و حتی بیمار می‌شود. در این‌گونه عادت است که فرد معتاد را درمان می‌کنند تا ترک اعتیاد کند و به زندگی عادی بازگردد؛

۲. آنجا که کانت می‌گوید: نباید گذاشت کودک به محرک‌های تندی مانند دخانیات، کنیاک و مشروبات گرم معتاد شود (کانت، ۱۳۷۲، ص ۹۰) و نیز هنگامی که می‌گوید: «وقتی به چیزی عادت کردیم، ترک عادت دشوار است و چون استعمال مکرر هر چیزی کنش اندام‌های مختلف بدن را دگرگون می‌کند، ترک عادت در آغاز موجب اختلال جسمی می‌شود» (همان)؛ در واقع از عادت، نوع انفعالی آن را اراده کرده است نه عادت فعلی را، زیرا اعتیاد به محرک‌های یاد شده و دشواری ترک این اعتیاد و اختلال در کنش‌های اندام‌ها هنگام ترک اعتیاد، جملگی از ویژگی‌های عادت انفعالی است و این امور در عادت فعلی مصداق و معنا ندارد؛

۳. هنگامی که کانت برای ایجاد نظم و انضباط یا خروج از حیات حیوانی و درآمدن به زندگی انسانی لازم می‌داند که کودک را به نظم‌پذیری عادت دهیم (ماهر وزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲)، آشکارا از لزوم ایجاد عادت در کودک یاد کرده است؛ اما روشن است که این عادت، عادت فعلی است نه عادت انفعالی؛ زیرا اگر کودک به نظم عادت کرد، هرگز چنین نیست که در فراق نظم، بی‌تاب و بیمار شود و در مانس ترک عادت باشد.

بنابراین و در مجموع، اگر کانت معتقد است که تربیت باید مبتنی بر اصول، آزادی، اراده، تکلیف و فهم باشد، نه بر اساس واداشتن و مجبور کردن و عادت دادن و بار آوردن که در همه آنها تکیه بر تأثیرهای بیرونی است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۱۴۶-۱۴۷)، مرادش از عادت، عادت انفعالی است نه عادت فعلی. این نکته کلیدی در رویکرد کانت به عادت و رابطه آن با تربیت است که تاکنون مغفول مانده و اکنون در این مقاله بدان اشاره شده است؛ پس از نگاه نگارنده این جستار، هرچند کانت از تقسیم عادت به فعلی و انفعالی یاد نکرده، یا حتی از آن غافل بوده باشد، ناخودآگاه حقیقت آن را آورده است؛ گرچه نامش را نیاورده است، زیرا از نگاه ما نمی‌توان برای گفتار به ظاهر متناقض کانت درباره رابطه عادت و تربیت، توجیهی بهتر از این پیش رو نهاد.

مقایسه دو دیدگاه و حاصل جستار و پیشنهادی چند

مطهری در تعریف تربیت، از شکوفایی استعدادها و ساختن متربی یاد کرده و بر لزوم رشد هماهنگ استعدادها تأکید کرده است. وی عادت را نیز تعریف می‌کند. مطهری گذشته از نوآوری در تعریف تربیت، در واکاوی رابطه عادت با تربیت نیز سخنی نو و ابتکاری گفته و تلاش کرده است، با توجه به مخالفان غربی ایجاد عادت در تربیت، از دیدگاه خود که اصولاً با نگرش پیشینیان تفاوت ماهوی ندارد، دفاع کند. وی برای این کار با تقسیم عادت به فعلی و انفعالی نشان می‌دهد که عادت فعلی بخشی از ماهیت تربیت است، برخلاف عادت انفعالی که پیوندی با تربیت ندارد و اصولاً با تربیت اختلاف ماهوی دارد.

کانت در تعریف تربیت و عادت، سخنی تازه نگفته است. وی متأثر از روسو، رابطه عادت با تربیت را چنان پرداخته است که گویی ایجاد عادت را با تعقل و اختیار و اراده سازگار نمی‌داند. سخنان وی درباره رابطه عادت با تربیت، به گونه‌ای است که گمان می‌رود او گاه با ایجاد عادت موافق و گاه مخالف است؛ اما براساس استدلالی که در این مقاله آورده شد، وی بی‌آنکه عنوان کند و یا حتی توجه داشته باشد، چنان سخن گفته است که پنداری ناخودآگاه میان عادت فعلی با انفعالی فرق نهاده و اولی را در تربیت دخیل خوانده و دومی را مُخل و مخالف تربیت دانسته است.

از مقایسه دیدگاه دو عالم مسلمان و غربی درباره تربیت و عادت و رابطه عادت با تربیت برمی آید که در تعریف عادت اختلافی ندارند. تعریف مطهری از تربیت، از تعریف دیگران کامل تر است. درباره رابطه عادت با تربیت، دیدگاه مطهری به دیدگاه کانت نزدیک تر است. نوآوری مطهری در تقسیم عادت به فعلی و انفعالی از برتری های دیدگاه وی است. او می کوشد از رهگذر این تقسیم، نقش عادت را در تربیت چنان ترسیم کند که با عقل و اراده و اختیار متربی در تعارض نباشد و این هنری است که گرچه کانت به صراحت از آن یاد نمی کند؛ اما چنانکه اشاره شد، در فحوای سخنان او چنین حقیقتی نهفته است؛ همچنان که از برخی از واژگان به کار رفته در ادبیات او، می توان چنین حقیقتی را برداشت کرد.

در پایان پیشنهاد می شود دیدگاه مرتضی مطهری با نگرش کسانی چون ویلیام جیمز، ژان ژاک روسو و رنه دکارت درباره تعریف عادت و تربیت و نسبت میان عادت و تربیت نیز مقایسه شود.



منابع

۱. ابن‌سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۹۸۸)، فی علم الاخلاق (ضمیمه المذهب التربوی عند ابن‌سینا من خلال فلسفته العملية)، عبدالامیر شمس‌الدین، ط ۱، بیروت: الشركة العالمية للكتاب.
۲. اخوان‌الصفاء (۱۴۰۵)، رسائل اخوان‌الصفاء و خلان‌الوفاء، ط ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. افلاطون (بی‌تا)، قوانین (جلد چهارم دوره کامل آثار افلاطون)، چ ۱، تهران: خوارزمی.
۴. پاپاس، نیکلاس (۱۳۸۹)، کتاب راهنمای جمهوری افلاطون، ترجمه بهزاد سبزی، چ ۲، تهران: حکمت.
۵. الجاحظ، عمرو بن بحر (بی‌تا)، رسائل الجاحظ (الرسائل السياسية)، قدم له و بوبها علی بوملحم، بیروت: دارالبحار.
۶. حسینی مؤمن‌زاده، سید امرالله (۱۳۹۵)، اندیشه‌های استاد مطهری قدس سره (۴)، اخلاق و تعلیم و تربیت، چ ۱، قم: پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
۷. العامری النیشابوری، ابوالحسن (بی‌تا)، السعادة و الاسعاد فی سیرة الانسانية، کتابت و مباشرت مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران.
۸. فارابی، ابونصر محمد (۱۴۱۲)، التنبيه على سبيل السعادة، حققه و قدم له و علق عليه جعفر آل یاسین، ط ۱، تهران: حکمت.
۹. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸)، تاریخ فلسفه جلد یکم یونان و روم، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، چ ۲، تهران: سروش.
۱۰. کاردان، علی محمد و همکاران (۱۳۷۲)، فلسفه تعلیم و تربیت، چ ۱، تهران و قم: سمت، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. کانت، امانوئل (۱۳۷۲)، تعلیم و تربیت «اندیشه‌هایی درباره آموزش و پرورش»، ترجمه غلامحسین شکوهی، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. کریمی، عبدالعظیم (۱۳۸۰)، «آسیب‌شناسی تربیت مبتنی بر عادت»، مجله پیوند، ش ۲۵۹، ص ۵۱۸-۵۲۵.
۱۳. کینی، جان جی (۱۳۹۰)، افلاطون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ ۱، تهران: نشر ماهی.
۱۴. ماهرزاده، طیب (۱۳۸۹)، فلسفه تربیتی کانت، چ ۳، تهران: سروش.
۱۵. مسکویه رازی، احمد بن محمد بن یعقوب (۱۴۲۷)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، تحقیق و شرح نوف الجراح، ط ۱، بیروت: دار صادر.

۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، مجموعه آثار، ج ۳، چ ۱، قم و تهران: صدرا.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، مجموعه آثار، ج ۸، چ ۱، قم و تهران: صدرا.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، چ ۲، قم و تهران: صدرا.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ چهارم، قم-تهران، صدرا.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۱، چ ۱، قم و تهران: صدرا.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱)، سیری در نهج البلاغه، چ ۴۹، قم و تهران: صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۹۳)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۳، چ ۱، قم و تهران: صدرا.
۲۳. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۹۱)، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، چ ۲۷، تهران: طوری.
۲۴. نیلی احمدآبادی، محمدرضا (۱۳۷۹)، روش تربیتی عادت از دیدگاه امام علی علیه السلام و دانشمندان، مندرج در مجموعه مقالات همایش تربیت در سیره و کلام امام علی علیه السلام، گردآورنده علیرضا صادق‌زاده قمصری و دیگران، تهران و قم: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی-نشر تربیت اسلامی.